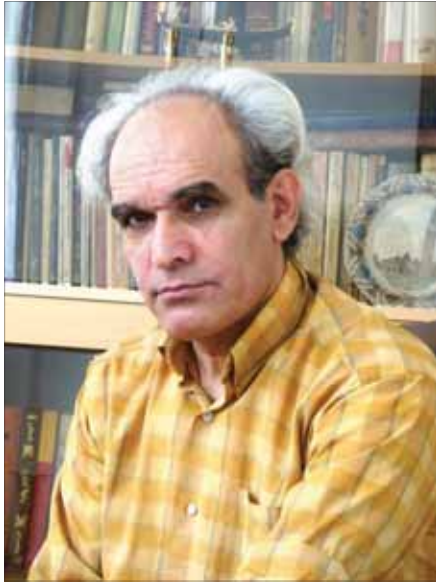


گفت و گوئی **ایرج ضیایی** شاعر با **مجنتی ویسی** مترجم و شاعر

# از دریا نوردی تا مترجمی



مجنتی ویسی (متولد ۱۳۲۰ در نقت شهر کرمانشاه) تاکنون دو مجموعه شعر و ترجمه ۱۸ اثر در حوزه‌های رمان، داستان کوتاه، شعر و تئوری در کارنامه دارد؛ از جمله: اشعار موزل، از دو که حرف می‌زنم از چه حرف می‌زنم، مانوی دوم، اعتراضات یک مردان‌نویس جوان، شاعری با یک پرده آبی و برادری یزبان. می‌گوید چند زمانه نام دارد، ارشاد، نزد ناشر و در دست ترجمه دارد. **در گفت‌وگو** فرهنگ سلامت، این هفته، میزبان او هستیم. با ما همراه باشید.

**«سلامت»**: یک مترجم برای حفظ کیفیت کارش و مقابله با کمیت و آمارگرایی چقدر باید مطالعه کند؟ کتابی را برای ترجمه انتخاب کنید؟ شما با چه روشی چنین کاری را انجام می‌دهید؟  
مطالعه می‌کنی از الزامات کار ماست، هم کتاب‌های یقین، هم کتاب‌های مبدأ. مترجم باید خود را به‌روز کند. دومین ترجمه من یک مجموعه داستانی بود که پس از خواندن چند مجموعه داستان به زبان انگلیسی گلچین شده بود. مطالعه باعث شناخت بیشتر می‌شود و آدم می‌تواند با دست باز انتخاب کند. **«منابع ترجمه را چگونه تهیه می‌کنید؟»**

از همه جا. هم خودم تهیه می‌کنم، هم دوستانی در خارج از کشور دارم که برای کتاب می‌فرستند. گاهی ناشران هم کتاب‌های پیشنهادی می‌دهند. **«به صورت دیجیتالی هم می‌شود کتاب تهیه کرد؟»** بله من دو کتاب ترجمه من در حوزه‌های شعر و نظریه با منابع قانونی می‌فروشم. اما آنجاست که گاهی آنچه در اینترنت می‌خواند، ممکن است با اصل مطلب تفاوت‌هایی داشته باشد. برای همین دیگر چنین کاری نکردم. **«سلامت»**: در زمینه کپی‌رایت چه می‌کنید؟ در این زمینه ما تابع قانونی می‌فروشی هستیم؛ یعنی کپی رایتی وجود ندارد. البته چند ناشر قانون کپی‌رایت را رعایت می‌کنند یا نوبت رسیده صحبت می‌کنند و او هم که می‌داند در ایران کپی‌رایت وجود ندارد. گاهی با چاپ اثرش موافقت می‌کند. اما در حال حاضر برای من مترجم چنین چیزی وجود ندارد. به گمان من اگر این قانون اعمال بشود، قدم بزرگی برداشته‌ایم.

**«سلامت»**: اگر چنین شود، مترجمان به خاطر شناختی که از نویسندگان خارجی دارند، دست‌شان از انتخاب کوتاه نمی‌شود؟  
نه نمی‌شود، چون اکثر ناشران خودشان مشاورانی متخصص برای انتخاب کتاب خواهند داشت یا به شناخت مترجم خود اعتماد خواهند کرد. یعنی ما کتابی را به ناشر معرفی می‌کنیم و او با مشاوران و می‌داند در گذشته مترجم زیاد نبود کارهای خوبی هم ترجمه می‌شد ولی اکنون با افزایش تعداد مترجمان، متأسفانه شاهد افت کیفی ترجمه‌ها هستیم. حتی گاهی کتابی برجسته می‌شود و مترجم خوب خوانده با دیدن آن ممکن است انگیزه فلاط نویسنده سرخس همین بود؛ این هم به درد نمی‌خورد! من مخاطب، ترجمه حرام‌لهدی را خریداری کرده‌ام. از سوی، گاهی هم خواننده به خاطر چند ترجمه از یک کتاب دچار سردرگمی می‌شود و اتفاقاً یکی از دلایل اعمال قانون کپی رایت می‌تواند همین باشد. **«فاصله زمانی ترجمه‌هایان چقدر طول کشیده؟»** این کتاب اول و دوم عمال طول کشید.

## ۱۱ سال سیگار کشیدم ولی ۳ سال پیش ترک کردم

**«سلامت»**: ممکن است روزی به غاری یا کوهی پناه ببری؟  
در کفرش هستم. اما نمی‌دانم آیا چه‌جوری رنده خواهد ماند! **«اهل کوه و ورزش هم هستید؟»** به کوه می‌روم اما جالب است که نگاهان در آن سکوت و تنهایی احساس می‌کنم کاش اینجا جمعی می‌بود و با هم حرف می‌زدیم. زمانی هم فوتبالیست بودم. در دسته یک کرمانشاه بازی می‌کردم. این فوتبال هم در هر جایی ادبی برای خودش دارد. البته منظور فوتبالی تفریحی است. در کرمانشاه وقتی کنار دو تیم در حال بازی می‌ایستی، حتماً تو را به بازی دعوت می‌کنند، در حالی که در تهران این طور نیست. آن اوایل که تازه به اینجا آمده بودم، نوی پارک که می‌رفتم برای بازی، هرچه می‌ایستادم، کسی به بازی دعوت نمی‌کرد. بعدها فهمیدم که اینجا باید تیم داشته باشی تا بازیات بدهند. در روزنامه چند بار در مسابقات

آن گراما و هرم آتش که هرچه به سمت پایین می‌رفتم، بیشتر احساس می‌شد، در خواب و بیداری من حضور دارد. نقت‌شهر را انگلیسی‌ها ساخته بودند. شبیه مسجدسلیمان بود؛ باشگاه داشت، سینما داشت و بیشتر شهر کارگری بود و بعدها به لحاظ امنیتی بخش‌های مهم تأسیسات را به کرمانشاه منتقل کردند و پدر من هم لاجرم به کرمانشاه منتقل شد. من دوره دبستان و دبیرستان را در کرمانشاه گذراندم. بعد هم که جنگ شد و ویرانی، بعدها فوت پدر پیش آمد و سال ۷۹ هم که تنها به تهران آمدم و پس از یک سال خانواده من به من دوره ملحق شدند. در تهران با کمک دوستی وارد کار روزنامه‌نگاری شدم. **«سلامت»**: کدام خواننده؟ مادر و خواهر و برادر یا خانواده خواهر؟  
مادر و خواهران و برادر. من هنوز ازدواج نکرده‌ام. **«عجیب!»** یکی دو بار اقدام کردم اما موفق نشدم و کتمک دلدرم شدم. **«سلامت»**: قیمت کتاب مناسب است؟  
شرایط تغییر کرده در قیاس با محصولات مصرفی، قیمت کتاب گران نیست. کتاب یک محصول فرهنگی است که به رشد اندیشه کمک می‌کند. ما را متحول می‌کند. علاوه بر وجه سرگرم‌کنندگی‌اش می‌تواند دیدگاه ما را نسبت به زندگی و جهان تغییر دهد. پس محصول کم‌زادنی نیست. **«سلامت»**: جنبش و قیاس، زمان را تغییر دهم و برگردیم به عقب، به زادگاه شما و نوع زندگی‌تان. آیا اینها در مترجم شدنان موثر بوده؟  
من زادگاهم شهر کوچک و نقی و نزدیک مرز بود به اسم نقت‌شهر که روی تپه‌ای بود و پایین تپه بالايشگاه بود. پدرم کارگر بالايشگاه بود. از تپه پلی ملحق و شیب‌دار تا بالايشگاه وجود داشت. هنوز هول و ولای گذر از روی بل و آن سوراسخی که وسط بل وجود داشت و

**«سلامت»** را چند سال است که می‌شناسم. اخیراً گفت‌وگو‌ی شما با آقای عنایت سمیعی را هم خواندم. این نوع گفت‌وگو نشان از نوعی نگاه مدرن دارد که چیزی را بنهان نمی‌کند و شفاف سخن می‌گوید. به نظر من این اتفاق نادری در گفت‌وگوهای مطبوعاتی است چون در بخش عمده‌ای از آنها به تاسی از اصول پیشامدرنی از صراحت و لهجه فاصله می‌گیرند. به شما و همکاران‌تان در «سلامت» تبریک می‌گویم

## چند تعداد در قید حیات هستند؟

از نویسندگان داستان‌های کوتاه، مجموعه اول هم‌شان و مجموعه دوم در نقرشان فوت کرده‌اند. از نویسندگان رمانها و شعرها هم نیمی فوت کرده‌اند. **«سلامت»**: و شما با هیچ کدام‌شان تماس نگرفتید؟ این از حجب و حیای شماس است یا از گوشه‌گیری؟  
نمی‌دانم. گاهی سخت است. شنیدم که از طرف ناشر با موراکامی تماس گرفته بودند و او خیلی عصبانی شده بود از چاپ اثرش، اما وقتی توضیح داده بودند که در ایران قانون کپی‌رایت وجود ندارد، او فقط تقاضا کرد بود که کتاب را برایش بفرستند. از طرف دیگر، خودم هم رغبتی به این کار ندارم و نمی‌خواهم وارد جهان دیگری بشوم و مزاحمت ایجاد کنم. آن هم یک نویسنده در کشور دیگر؛ همان‌طور که مایل نیستم کسی ناگهان وارد دنیای خودم بشود و زار و زنگدگی را به من بریزد.

**«سلامت»**: اجازه دارم برسم این گوشه‌گیری و انزواي شما ریشه در چه چیزی دارد؟  
این خصلت را من از کودکی داشتم. زمانی که کرمانشاه بودم، دوستانم می‌گفتند با انبردست باید کلمه‌ای از دهان تو بیرون کشید. البته این امتیازی محسوب نمی‌شود. شاید محیط زندگی من و اطرافیکم موثر بودند. می‌دانید: آدم گاهی در حوزه‌های سیر می‌کند که این حوزه‌ها دفعه دیگران یا دیگری نیست، بنابراین ذهنیت تو برای آن دیگری یا دیگران جذاب نیست. پس باید مسایل عام را مطرح کنی تا بتوانی با دیگران دیالوگ برقرار کنی، وگرنه برای همدگر دلداز می‌شوی. شاید با این گوشه‌گیری می‌خواهم دیگری را ذیبت نکنم. ممکن است شکلی از خودخواهی در آن باشد.

**«سلامت»**: من این حالت را خودخواهی نمی‌بینم. از گذران روزانه‌تان بگویم. در شروع به کار ترجمه روزی ۱۰ ساعت کار می‌کردم. حالا حدود ۶ تا ۷ ساعت کار می‌کنم. هم دستم روان‌تر شده، هم دایره واژگانی‌ام وسیع‌تر. ضمن آن که در کار ترجمه به علت روند طولانی‌اش بهتر است آهسته آهسته حرکت کرد مثل کوهنوردی. از طرفی، دفعه اولی‌ام این است که کیفیت فدای سرعت نشود. کار وقتی تمام می‌شود که متن بگوید. از قبل نمی‌توانم بگویم کارم کی تمام می‌شود.

**«سلامت»**: نحوه ترجمه‌تان چگونه است؟ آیا متن اصلی را یک‌ببار کامل می‌خوانید، بعد شروع به ترجمه می‌کنید؟ آیا شده بعد از اتمام متن اصلی‌تان از ترجمه‌اش بگذرید یا در وسط کار از

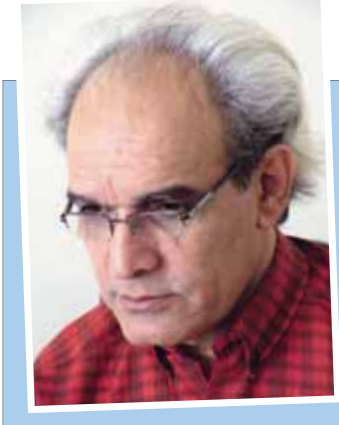
به‌یادماندنی. **«سلامت»**: دوره جنگ کجا بودید؟  
زیر بمباران. شهر که کم‌کم خالی شد، ما هم به روستاهای اطراف رفتم و مدتی در بندرانزلی بومیم. **«نقش‌شهر چه شد؟»** در جنگ که کلی تخریب شد اما گویا در حال بازسازی آن هستند. مادرم دوست دارد به آنجا بازگردد. **«سلامت»**: پس شما دارید صاحبخانه می‌شوید؟  
نه که مادرم صاحب‌خانه می‌شود. ما یک خانواده فقیر بودیم که یکی از برادرانم که مترجم هم بود، فوت کرد. همین برادر، مرا به کار ترجمه تشویق می‌کرد فرامرز ویسی که از آثارش می‌شناسم. مادرم دوست دارد آنتونیو تابوکلی، مجموعه داستانی به نام «پیانو»، «دلتنگی» از آلبیرو موراویا و «زمانی که یک اثر هنری بود» از امانوئل اشویت اشاره کرد. یک برادرم هم در کرمانشاه است. دو خواهرم ازدواج کرده‌اند و فعلاً مادر و یک خواهرم با من زندگی می‌کنند. **«سلامت»**: از میان نویسندگانی که آثارشان را ترجمه می‌کنید، با کدام‌شان آشنا هستید نه هیچ‌کدام را نمی‌شناسم. فقط آثارشان را می‌شناسم. **«آنها‌شماره‌ای عنوان مترجم آثارشان می‌شناسد؟»** نه ولی نویسنده دوره‌گرد‌ها یعنی بل هاردینگ را یکی از دوستان روزنامه‌نگار تماس گرفته بود که مصاحبه‌ای با او داشته باشد و در ابتدا زیر بار نرفته بود. بعد که گفته بود کتاب‌تان در ایران ترجمه شده، روی خوش نشان داده بود. از بقیه اطلاعی ندارم. اما ترجمه «داستان عشاقانه سرقت» را به دلیل رعایت کپی‌رایت توسط نشر افق به‌احتمال زیاد برای نویسنده‌اش آقای پیتر کری فرستاده‌اند. **«سلامت»**: از کسانی که ترجمه کرده‌اید،

ترجمه شپیمان شده باشید؟ دیده شده که گاهی یک مترجم یک فصل را می‌خواند اما می‌گوید این کتاب من نه ترجمه می‌دهد و شروع می‌کند. خوب، یک کتاب ضعیف من هم به ترجمه می‌دهد، درست است؟ شکل کار مترجمان با هم متفاوت است. دانش وسیع می‌خواهد. مترجم باید بلدان که چه نوع کتابی را می‌خواهد ترجمه کند. چرا من سراغ کتاب‌های دیگری رفتم؟ بخشی از آن به تجربه خوانش من مربوط می‌شود و ذائقه و علاقه من و آن ارتباطی که با اثر برقرار می‌کنم. این متن دادن ترجمه بیشتر به حوزه شعر برمی‌گردد که ترجمه‌اش سخت‌تر از رمان است. گرچه بعضی از زمان‌ها هم ترجمه‌اش کمتر از شعر نیست. ترجمه کتاب «مانوی دوم» از دان دلیلو بسیار دشوار بود و احساس می‌کنم پس از ترجمه این کتاب حالا شعر را هم بهتر می‌توانم ترجمه کنم. معمولاً از طریق اینترنت در جریان تازه‌ترین کتاب‌ها قرار می‌گیرم و چکیده یا مقاله‌ای درباره‌شان می‌خوانم. اگر خوشم آمد، ترجمه می‌کنم. من کتاب را فصل به فصل یا ۱۰ صفحه به ۱۰ صفحه می‌خوانم و ترجمه می‌کنم. فقط یک بار پیش آمده که کتابی را همان اول کار تا به آخر بخوانم و سپس ترجمه می‌کنم. در نهایت هم متن را ۲ یا ۳ بار ویرایش می‌کنم تا مشکلاتش برطرف و نشر یک‌دست بشود. در باره شپیمان شدن از ترجمه یک اثر هم که پرسیدید، همیشه سعی می‌کنم در انتخاب اشتباه نکنم ولی گاهی شده که وسط کار به خود گفته باشم که اصلاً چرا این کار را شروع کردم. البته شعار من این است که کاری را نیمه‌تمام نکنم و حتماً تماشا می‌کنم. این یکی از اصول ذهنی و فکری من شده است.

**«شما به چند جنبه از روش ترجمه‌تان اشاره کردید. آیا ساعت مشخصی بیدار می‌شوید و کار می‌کنید؟»** نه از میزان کارم گمانه شده. قبلاً شب‌ها بیشتر کار می‌کردم. حالا از ساعت ۱۱ صبح شروع می‌کنم تا ۵ یا ۶ عصر. صبح را با شعر خواندن شروع می‌کنم. این خیلی به من انرژی می‌دهد و حالم را برای کار بهتر می‌کند. فوری هم داستان یا آثار دیگری می‌خوانم. **«سلامت»**: هنوز هم شعر می‌گویید؟  
بله.

**«سلامت»**: (با خنده) نمی‌شود دست از سر شعر بردارید؟  
خنده‌اش خانه را پر می‌کند. شعر با رادی شخص‌تری سروکار دارد. یک نفر به نام شاعر جهان را در چند سفر و صفحه جابه‌جا می‌کند. جهانی گفت‌وگو انگیز دارد. شاعر در شعر صادقانه رفتار نمی‌کند. نویسنده داستان در آن اجداد از دیدگاه چند نفر روایت می‌کند، با شخصیت‌ها یا روایان متعدد سروکار دارد. در صورتی که شاعر معمولاً تنها و در خلوت خود با جهان و مسایل آن روایت می‌شود.

**«سلامت»**: (با خنده) آقای ویسی! نکند شما به شعرهایان جهان را زنی و رو کرده‌اید و من می‌بخیرم؟  
امان از دست این نظریه‌ها شمالاً البته نباید، بلدانتش که نویسنده صادق نیست، نخیر، درست‌تر این است که بگویم او شوگردا و رندی‌های خاص خود را دارد. به قصد ایجاد تعلیق و لذت و سرگرمی در کارش کارگفتنی و گره‌گشایی می‌کند. حال آنکه شاعر وفادری صریح و بی‌واسطه با جهان دارد. ■



را مانع می‌دیدم. الان معتقدم که شیوه طبیعی زندگی این است که ازدواج کنم و این یک وضعیت پنج‌بار برای جسم است که احتمالاً به سلامت انسان هم کمک می‌کند. امری است زمینی و زیبا، نه مابزاده طبیعی و خارج از جهان مادی. اگر به موقع صورت بگیرد، در صورتی که شریک زندگی‌ات مناسب باشد، ریتن و نظم زندگی‌ات بهتر می‌شود. ولی من دیر رسیدم و گذشت. خانواده هم دیگر دست از اصرار برداشته‌اند. **«سلامت»**: و تاکنته‌ها؟  
«سلامت» را چند سال است که می‌شناسم. اخیراً گفت‌وگو‌ی شما با آقای عنایت سمیعی را هم خواندم. این نوع گفت‌وگو نشان از نوعی نگاه مدرن دارد که چیزی را بنهان نمی‌کند و شفاف سخن می‌گوید. به نظر من این اتفاق نادری است در گفت‌وگوهای مطبوعاتی، چون در بخش عمده‌ای از آنها به تاسی از اصول پیشامدرنی از صراحت‌لهجه فاصله می‌گیرند. به شما و همکاران‌تان در «سلامت» تبریک می‌گویم. ■